

یادداشت‌هایی دربارهٔ منظومهٔ ویس و رامین

ب. احادیث و امثال:

- خدا از آفرینش آفریدش ز پاکان و گزینان برگزیدش (۷)
... فلم آزل خیاراً من خیار . « از حدیث نبوی »
گناه آید ز کیهان دیده پیران خطا آید ز داننده دیران
دونده باره هم در سر در آید بُرنده تیغ هم کندی نماید (۴۱۹)
إِنَّ الْجَوَادَ قَدْ يَكْبُو وَإِنَّ الصَّارِمَ قَدْ يَنْبُو .
هر آن گاهی که باشد مرد هشیار ز سوراخی دوبارش کی گزد مار (۲۳۱)
لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ .
نباشد مار را بچه بجز مار نیارد شاخ بد جز تخم بدبار (۱۷۳)
لَا تَلْدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ .
کجا دیدی دو تیغ اندر نیامی و یا هم روز و شب در یک مقامی (۴۴۷)
لَا يَجْمَعُ سَيْفَانُ فِي غَمْدٍ .
گناهام را بیمارز و چنین دان که نیکی کم نگردد درد و کیهان (۴۲۸)
لَا يَذْهَبُ الْعَرَفُ بَيْنَ اللَّهِ وَالنَّاسِ .
شنیدستی که شب آستن آید نداند کس که فردا زو چه زاید (۴۴۰)
اللَّيْلُ حُبْلَى .
چرا همراه بد جستی و بد خواه تو نشیدی که همراه است و پس راه (۴۲۵)
الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ .
دلت بایار دیگرزان پیوست کجا غرقه بهر چیزی زند دست (۳۶۸)
الْغَرِيقُ يُتَشَبَّثُ بِكُلِّ حَشِيشٍ .
همی دانم که رنج خود فزایم که چیزی آزموده آزمایم (۲۷۴)
الْمَجْرَبُ لَا يُجْرَبُ .

- روم خود را بیندازم از آن کوه
 البلیة اذا عمّت طابت .
- که چون جشنی بود مرگی یانبوه (۲۶۹)
- ز جانش خوشتر آدمهر رامین
 ما الحب الا للحبيب الاول .
- چه خوش باشد بدل یار نخستین (۱۶۲)
- ولیکن چیزها را جایگاهست
 الامور مرهونة باوقاتها .
- همیدون کارها را وقتها هست (۴۸۸)
- نترسیدند از مردن که جنگک
 المنية والادنية .
- ز نام بد بترسیدند و از ننگک (۶۰)
- خبر هر گز نه مانند عیانست
 ليس الخبر كالمعاينة .
- یقین دل نه همتای گمانست (۵۵)
- زنان در آفرینش نا تمامند
 النساء نواقص العقول ونواقص الحظوظ و نواقص الايمان . (از نهج البلاغه)
- از آن روخویش کام وزشت نامند (۱۳۰)
- اگر ظلمت نبودی سایه کستر
 تعرف الاشياء باضدادها .
- نبودی قدر خورشید منور (۱۲)
- شتر را بی گمان زانو بیستن
 اعقل راحلتك و توكل . (از حدیث نبوی)
- بسی آسان تر از گم گشته جستن . (۲۳۱)
- اگر هم باز باشد بچه باز
 و حق علی ابن الصقر ان يشبه الصقرا .
- بسر همچون پدر باشد سرافراز (۵۱۸)
- ج - اشعار :
- بلرزم چون بیندیشم زهجران
 و انی لتعرونی لذكراك هزة
- چو گنجشگی که ترگرد زباران (۳۸۸)
- کما انتفض العصفور بلكه القطر (ابوصخر)
- اگر نه فرقتش بودی کمین گاه (۴۰۱)
- لها المنایا الی ارواحنا سبلا (متنبی)
- چرا چندین درو ماندن سگالیم (۴۹۷)
- والمرء بینهما خیال سار (تهامی)
- فالعیش نوم و المنية يقظة

غریبان را غریبان یاد آرند
 همه جائی غریبان خوار باشند
 اجارتنا انا غریبان هینها
 تو نادانی و نشنودی مگر آن
 انی لآمن من عدو عاقل
 معلّم چون کند دستان نوازی
 اذا کان رب البيت بالدف موا
 چو ما از رفتگان گیریم اخبار
 بینایی انسان فیها مخبراً
 اگر یک روز باشد شاد خواری
 لا تحسبن سروراً دائماً ابداً
 که این آزارها چون قطر باران
 و قطر الی قطر اذا اجتمعت نهر
 که و مه راست باشد نزد ایشان
 و ما انتفاع اخی دنیا بناظره
 چو آلوده شود گوهر بیک ننگ
 من و سخسته غدره او فجرة
 تنم گر پیر شد مهرم نشد پیر
 و ان کان رأسی غیر الشیب لونه
 دلی دارم ز هجران تو پردرد
 شیب رأسی و ذلتی و نحولی
 گهر مردان ز نام خویش گیرند
 لا بقومی شرف بل شرفوا بی
 خوشا بادا که از مشرق درآید
 اذا قلت هذا حین اسلوی بهیجنی
 که ایشان یکدگر را یاد گارند
 ازیرا یکدگر را یار باشند (۴۰۰)
 و کل غریب للغریب نسیب (امرء القیس)
 که از بدخواه بدتر دوست نادان (۴۴۵)
 و اخافُ خلا یعتریه جنون
 کند کودک به پیشش پای بازی (۱۶۴)
 فشیمة اهل البيت کلهم رقص
 زما فردا خبر گیرند ناچار (۵۱۲)
 حتی یری خبراً من الاخبار (تهامی)
 یکی سالت بود زاری و خواری (۱۸۷)
 من سرّه زمن سائته از مان (ابوالفتح بستنی)
 چو گرد آید شود یک روز طوفان (۱۶۹)
 ونهر الی نهر اذا اجتمعت بحر (کلیستان)
 چو روز و شب بچشم کوریکسان (۵۴)
 اذا استوت عنده الانوار والظلم (متنبی)
 نشوید آب صد دریا ازو رنگ (۲۹۹)
 لم ینقه بالر حض ماء القلزم
 نوای تو توان زد بر کهن زیر (۴۲۷)
 فرقة قلبی لا یغیرها الدهر
 گوا دارم برو دو گونه زرد (۴۰۸)
 و دموعی علی هواک شهودی (متنبی)
 که مردی و هنر را پیش گیرند (۱۹۱)
 و بنفسی فخرت لا بجدودی (متنبی)
 تو کوئی کز کلیستانی برآید (۴۰۴)
 نسیم الصبا من حیث یطلع الفجر

هر آن کو زاغ باشد رهنمایش
 اذا کانت الغرابُ دلیل قوم
 بگفتاری که بد کوئی بگوید
 عدلُ العواذلُ حول قلب التائه
 هر آنچه از وی ملامت خیزد آهوست
 اجدُ الملامةَ فی هواك لذیذة
 گنه کرد آدم اندر پاک مینو
 ابسوُکم آدم سنّ المعاصی
 اگر چه گردد بالینم نشینند
 کفی بجسمی نحولاً انّی رجلُ

بگورستان بود همواره جایش (۱۶۴)
 فنا و س المجوس لهم مقیلُ
 هوا را از دل عاشق نشوید (۷۵)
 رهوی الاحبة منه فی سودائه (متنبی)
 مگر از عشق ورزیدن که نیکوست (۷۵)
 جبالذکرك فلیلمنی اللومُ (ابوالشیص)
 هر اینسه منم از گوهر او (۴۲۸)
 و علمکم مفارقة العجمان (متنبی)
 چنانم از نزاری کم نینند (۳۵۲)
 لولا مخاطبتی ایاک لم ترنی (متنبی)
 (یا بیان)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی
 شهرت حسن

یدالله ایوانی - کرمانشاه

کشته ام ، کشته طرز نکهت
 زیر چشمی نکهی کن ، که مرا
 نازم آن دیده مخمور که کرد
 بردل و جان منت یادشهی است
 شمع جانرا برهت سوخته ام
 پای ناسر همه چشم که رقیب
 دل بهزاد بدست آر کزوست

بسته ام ، بسته زلف سیهت
 سر و جان باد فدای نکهت
 سر کشی همچو مرا خاک رهت
 عشوه و ناز و کرشمه سیهت
 رهزنی تا نکشاند بجهت
 ناکه از سر نریاید کلهت
 شهرت حسن بدین دستگهت